



# از رفتن چیه - خاطرات

• علی زراندوز  
• تصویرگر: شهرام شیرزادی

## یک کرم فهییم!



### یک شنبه

دیروز عصر، نزدیک نیمکت یک پارک، مشغول برگ خوردن بودم که مردی آمد و روی آن نیمکت نشست. شروع کرد به خواندن شعری برای همراهش. برایم جالب بود که درباره‌ی ما پروانه‌ها هم شعر سروده‌اند. مثلاً می‌گفت: «بیهوده نیست گریه‌ی بی‌اختیار شمع / آبی بر آتش دل پروانه می‌زند» یا می‌گفت: «سال‌ها شمع دل افروخته و سوخته‌ام / تا ز پروانه کمی عاشقی آموختم». امروز معنی این شعرها را از معلممان پرسیدم. او توضیح داد که از نظر آدم‌ها، پروانه‌هایی که دور شمع می‌چرخند نماد مهر و فداکاری هستند، چون سرانجام بال و پر آن‌ها در اثر گردش زیاد دور شعله‌ی شمع، می‌سوزد.

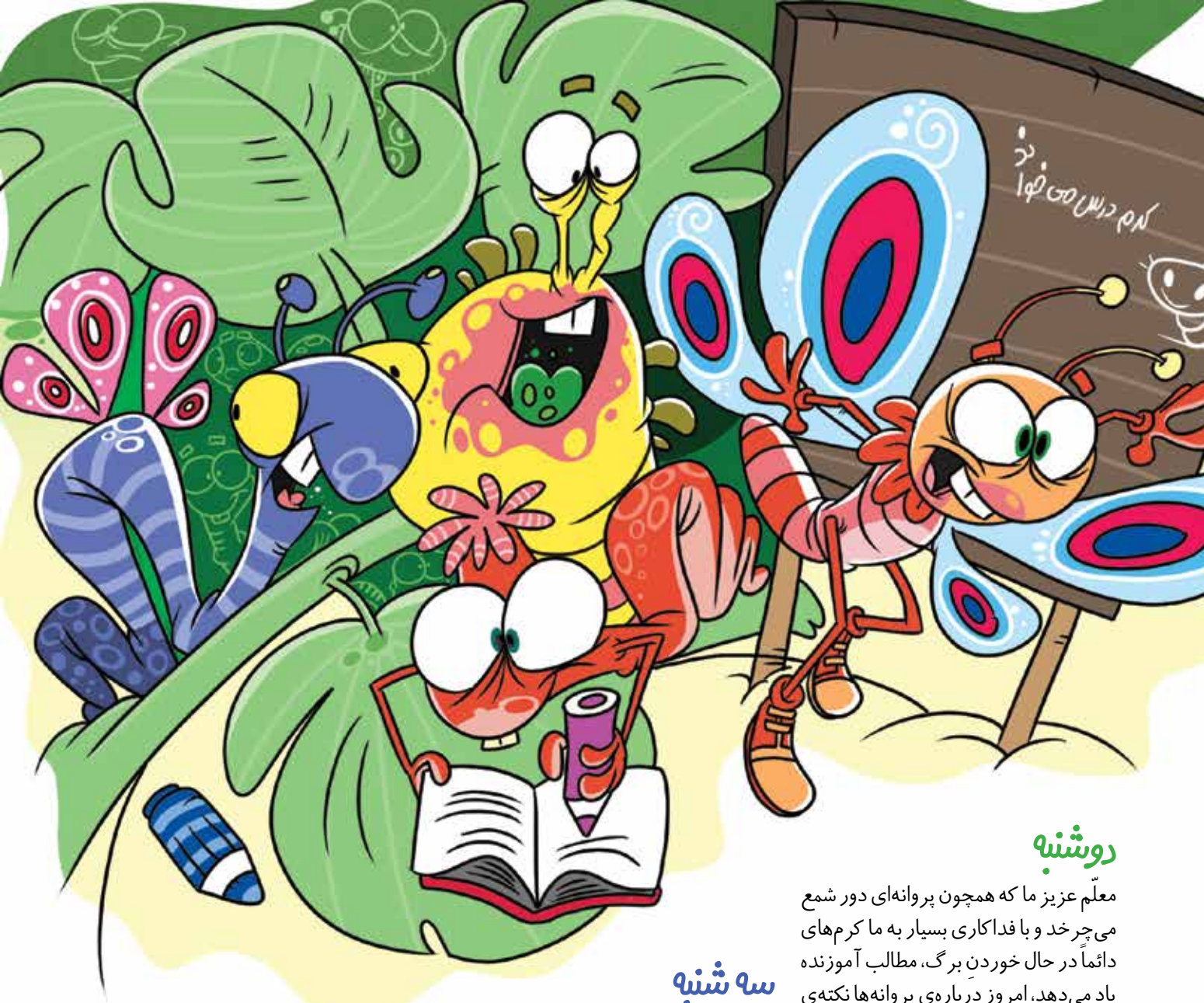
وقتی حرف معلم تمام شد، به همراه بقیه‌ی کرم‌های کلاس آن قدر خندیدیم که نزدیک بود برگ‌هایی که گوشه‌ی لپ‌مان بود، پردد توی گلویمان و خفه شویم.

روز تا چند هفته بیشتر در این دنیا نیستیم و باید تا قبل از رسیدن به آن مرحله، همه چیز را درباره‌ی پروانه شدن بدانیم. بد نیست بدانید که ما کرم‌های پروانه باید مرتب در حال برگ خوردن باشیم. اگر معلم در کلاس کرمی را ببیند که چیزی نمی‌خورد، از کلاس اخراجش می‌کند! ما فقط در مواقعی که به سؤال‌های معلم جواب می‌دهیم می‌توانیم برگ نخوریم.

در زنگ‌های تفریح به فک و دهانمان استراحت می‌دهیم و چیزی نمی‌خوریم تا زنگ بخورد و دوباره برگردیم سر کلاس و مشغول یادگیری و خوردن شویم!

### شنبه

ما پروانه‌ها تا وقتی که لارویا کرم هستیم باید به مدرسه برویم و برای روزهایی که قرار است از پیله‌ی خود بیرون بیاییم و تبدیل به یک پروانه‌ی واقعی و زیبا شویم، درس بخوانیم و چیزهای زیادی یاد بگیریم. حتماً می‌پرسید که چرا هر وقت پروانه شدیم به مدرسه نمی‌رویم؟ دلیلش ساده است. ما پروانه‌ها به محض خارج شدن از پیله، چند



## روشنه

معلم عزیز ما که همچون پروانه‌ای دور شمع می‌چرخد و با فداکاری بسیار به ما کرم‌های دائماً در حال خوردن برگ، مطالب آموزنده یاد می‌دهد، امروز درباره‌ی پروانه‌ها نکته‌ی مهمی را یادمان داد. گفت که پروانه‌ها فقط می‌توانند از مایعات (معمولاً شهد گیاهان) تغذیه کنند. دهان آن‌ها به نحوی آفریده شده است که فقط قادر به نوشیدن هستند و نمی‌توانند مواد جامد را بچوند. چی؟ یعنی ما در آینده حتی نمی‌توانیم یک برش یک یا یک تکه سیب بخوریم؟ فقط مایعات؟ آن هم با خرطوم نمی‌ماندمان؟ اینجاست که باید گفت بهتر این است که قدر لحظاتی را که در آن هستیم، بدانیم. هیچ معلوم نیست یک کرم، در روز بعد، دهانش تبدیل به چه چیزی شود و چه چیزی را بتواند بخورد! به قول آن آدمی که روی نیمکت شعر می‌خواند: «هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار / کس را وقوف نیست که انجام کار چیست!»\*

## سه شنبه

امروز یکی از ترسناک‌ترین روزهای مدرسه بود. معلم درباره‌ی شکار چپانی که پروانه‌ها را شکار می‌کنند بر ایمان توضیح داد و گفت که برای ما پروانه‌ها هیچ شکارچی‌ای به اندازه‌ی انسان خطرناک نیست! او توضیح داد که برخی آدم‌ها علاقه‌ی زیادی به گرفتن و خشک کردن پروانه‌ها و جمع کردن مجموعه‌ای از پروانه‌های خشک شده دارند. واقعاً اگر خود شما می‌شنیدید که موجودی وجود دارد که مجموعه‌ای از هم‌نوعان شما را جمع‌آوری و خشک می‌کند، دیگر برگی از گلویتان پایین می‌رفت؟! فکر کنم با اضطرابی که امروز به ما کرم‌های کلاس وارد و اشتباهی که از ما کور شد، تبدیل‌شدنمان به پيله و پروانه مدت‌ها عقب بیفتد!

## چهارشنبه

خوش بختانه پیش‌بینی من غلط بود و امروز صبح با وجود همه‌ی نگرانی‌هایی که روز قبل داشتم، شروع کردم به تیدن تار دور خودم، تا کم‌کم در پيله‌ام فرو بروم و سر فرصت به یک پروانه‌ی زیبا تبدیل شوم. این چند خط را هم تا وقتی می‌توانم بنویسم که هنوز تارها به دست‌های بالایی‌ام نرسیده‌اند و می‌توانم قلم در دست بگ... ی... ر... م!

\*کسی نمی‌داند سرانجام چه اتفاقی می‌افتد.